

تحلیل دیدگاه علامه طباطبائی درباره غیب و شهود*

abbas_elahi48@yahoo.com

عباس الهی / استادیار جامعه المصطفی العالمیه

دریافت: ۹۳/۴/۱۵ پذیرش: ۹۳/۱۲/۲۰

چکیده

غیب و شهود در آموزه‌های دینی شامل معنای خاصی می‌باشد که کانون توجه علامه طباطبائی بوده است. این مقاله تلاش دارد به روش تحلیلی - توصیفی با مراجعه به تفسیر المیزان، دیدگاه وی درباره مسائلی همچون غیب و شهود، مصادیق و نسبی بودن آن را استخراج کند. از یافته‌های این پژوهش آن است که علامه، «غیب» را حقیقتی نامحسوس و فرامادی می‌داند که وحی آسمانی به صراحت آن را تأیید کرده، درباره آن سخن گفته و آدمیان را به ایمان به آن فراخوانده است. انسان‌ها گرچه بر حسب فطرت الهی خود از وجود غیب آگاهی داشته و بدان مؤمن می‌باشند، اما شناخت تفصیلی غیب و موجودات و جهان‌های نامحسوسی که متعلق به غیب می‌باشند، جز از راه وحی آسمانی امکان پذیر نمی‌باشد و اما شهادت، آن امری است که مشهود و حاضر نزد مُدرک است. همچنین شهادت دائرمدار احاطه به شیء، توسط حس یا خیال یا عقل یا احاطه وجودی است.

کلیدواژه‌ها: تحلیل، غیب، شهود، غیب نسبی، غیب مطلق، علامه طباطبائی.

مقدمه

وجودی و برای همگان پوشیده و مستور است، گرچه برای خودش مشهود است؛ به همین جهت، غیب مطلق، که حتی برای خود همان شیء نیز غیب باشد، هرگز وجود ندارد، بلکه معدوم محض است.

غیب نسبی آن است که در برخی مقاطع وجودی و یا برای برخی افراد غیب است؛ مانند اخبار گذشتگان: ﴿ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ﴾ (آل عمران: ۴۴)؛ و یا قیامت و فرشتگان؛ زیرا قیامت مشهود برخی انسان‌هاست. فرشته نیز تمثیلش برای برخی انسان‌ها ممکن است: ﴿فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا﴾ (مریم: ۱۷)؛ و مشاهده‌اش میسر انبیا و اولیای الهی است. البته همگان، حتی کافران در حال احتضار و در برزخ و قیامت، بعضی از فرشتگان را مشاهده می‌کنند: ﴿يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ﴾ (فرقان: ۲۲)؛ اما روزی که فرشتگان را می‌بینند، روزیشارت برای مجرمان نخواهد بود. در برابر غیب مطلق و نسبی، شهادت مطلق و نسبی است. شهادت مطلق، نظیر اصل واقعیت است که نسبت به هیچ موجودی غایب و محجوب نیست. اما موجودهای مادی و محسوس، گرچه وجود آنها در نشئه شهادت قرار دارد، لیکن چون برخی از موجودهای نشئه مزبور از برخی دیگر غایب است، همه شهادت‌های عالم حس از یک غیب نسبی برخوردار است (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۱۷۱-۱۷۲).

غیب و شهادت متعلقات و مصادیق بسیاری دارد، به طوری که هر امری اعم از یک شیء و خبر و حادثه و عالم مافوق طبیعت، می‌تواند موضوع غیب یا شهادت قرار گیرد.

در این بخش، نخست با نگاهی قرآنی و تفسیری، به گونه مبسوط، دو محور غیب و شهود شرح داده می‌شود:

یکی از مباحث مهمی که مکرر در آیات و روایات و در آثار مفسران، متکلمان و فلاسفه اسلامی مطرح شده، موضوع غیب و شهود است. ایمان به غیب، رکن ایمان اسلامی است؛ چنان‌که نخستین ویژگی مهم و آشکار پارسایان، باورداشت غیب معرفی شده است: ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾ (بقره: ۳) و ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ كُلُّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ﴾ (بقره: ۲۸۵). به همین روی، پرداختن به این مهم ضروری به نظر می‌رسد.

درباره غیب و شهود، تحقیقات کوتاهی صورت گرفته است؛ که از جمله آنها می‌توان به پایان‌نامه کارشناسی ارشد، با عنوان «رابطه عالم غیب و عالم شهود از منظر ملاصدرا و علامه طباطبائی» (۱۳۸۶) اشاره کرد. نویسنده در این پایان‌نامه دیدگاه‌های دو فیلسوف گران سنگ درباره ارتباط بین عالم غیب و شهود را مورد بررسی قرار داده است. همچنین مقاله‌ای با عنوان «غیب و شهادت از دیدگاه علامه طباطبائی» (۱۳۸۶) منتشر شده، که مقاله مفهوم غیب و شهادت و برخی از مصادیق غیب را بررسی نموده است. اما نوشتار پیش‌رو، تلاش دارد تا به پرسش‌های زیر پاسخ‌هایی گسترده و استوار دهد:

۱. حقیقت و ماهیت غیب و شهود چیست؟
۲. بینش و تحلیل علامه طباطبائی درباره غیب و شهود چیست؟
۳. دیدگاه علامه طباطبائی درباره مطلق یا نسبی بودن غیب و شهود چیست؟

۴. مصادیق غیب و شهود از دیدگاه علامه طباطبائی کدامند؟

غیب بر دو قسم است: مطلق و نسبی. غیب مطلق آن است که در همه مقاطع وجودی و برای همگان پوشیده و مستور است؛ مانند ذات خداوند که در همه مقاطع

تعریف غیب و شهود

واژه «غیب» و دیگر کاربردهای آن، بیش از یکصد بار در قرآن مجید آمده که در بیشتر موارد در مقابل شهادت به کار رفته است (ر.ک: عبدالباقی، ۱۳۷۲، ص ۶۳۳-۶۳۴). غیب در این آیات قرآنی بر اموری اطلاق می‌شود که فراتر از ماده و عالم محسوسات است و با حواس عادی قابل درک نیست؛ در مقابل آن، واژه «شهادت» به معنای اشاره به عالم مشهود و محسوس به کار می‌رود (ر.ک: توبه: ۹۴؛ رعد: ۹؛ مؤمنون: ۹۲؛ سجده: ۶؛ زمر: ۴۶؛ حشر: ۲۲؛ جمعه: ۸؛ تغابن: ۱۸).

آیات آغازین سوره «بقره» از مهم‌ترین آیات بیانگر متعلق ایمان بودن غیب است: ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (بقره: ۵۲)؛ آن کتاب (با عظمت) هیچ تردیدی در آن نیست و راهنمای پارسایان است. (همان) کسانی که به (آنچه از حس) پوشیده، ایمان می‌آورند و نماز را به پا می‌دارند و از آنچه که روزی آنان کرده‌ایم (در راه خدا) مصرف می‌کنند و کسانی که به آنچه به سوی تو فروفرستاده شده و آنچه پیش از تو (بر پیامبران) فرو فرستاده شده، ایمان می‌آورند و آنان به آخرت یقین دارند. آنان از راهنمایی پروردگار خویش برخوردارند و تنها آنان رستگارند.

سراسر قرآن مجید سرشار از ایمان به مصادیق غیب (مانند ذات پاک خدای سبحان و فرشتگان و...) است؛ ولی مسئله ایمان به غیب، که به گونه مطلق متعلق ایمان واقع شده، تنها در آیه یادشده دیده می‌شود که بر پایه آن، متقین دارای ویژگی ایمان به غیب هستند؛ یعنی باور داشتن حقایق پوشیده‌ای که محدودیت حواس آنها را از

ما پنهان کرده است؛ پذیرش موجوداتی برتر که در ورای امور محسوس‌اند (نازعات: ۵).

واژه «غیب» مصدر فعل «غاب» و به معنای نماندن چیزی از دیدگان است؛ مانند پنهان شدن خورشید از چشم‌ها. این واژه بیشتر در معنای اسم فاعلی خود (غایب) به کار می‌رود و مفهوم مطلق نماندن از حواس را می‌رساند، نه صرف نماندن از دیده (ر.ک: راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۶۱۶). در مقابل آن، واژه «شهادت» به معنای اشاره به عالم مشهود و محسوس به کار می‌رود (ر.ک: توبه: ۹۴؛ رعد: ۹؛ مؤمنون: ۹۲؛ سجده: ۶؛ زمر: ۴۶؛ حشر: ۲۲؛ جمعه: ۸؛ تغابن: ۱۸).

تعریف غیب و شهود از دیدگاه علامه طباطبائی

از دیدگاه علامه شهادت، آن امری است که مشهود و حاضر نزد مدبر است؛ اما غیب خلاف آن است و همچنین شهادت دائرمدار احاطه به شیء، توسط حس یا خیال یا عقل یا احاطه وجودی است، ولی غیب خلاف آن است (ر.ک: طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۴۴۵؛ ج ۱۹، ص ۲۲۲). با اندک تأملی در تعریف علامه از غیب و شهود، می‌توان دریافت که حضور چیزی نزد یک مدبر، کافی است برای اینکه آن را مشهود بدانیم، و پنهان بودن آن شیء از آن مدبر را غایب بنامیم. پس این دو معانی نسبی هستند؛ چنان‌که علامه به این مطلب تصریح می‌کند: غیب و شهادت مفاهیم نسبی هستند؛ پس می‌شود شیء نسبت به چیزی شهادت، و نسبت به چیزی دیگر غیب باشد (همان، ج ۱۲، ص ۳۰۴). وی همچنین معتقد است که ممکن است یک شیء دارای چند وجه باشد؛ یک وجهش برای غیر خودش شهادت، یعنی ظاهر باشد و وجه دیگرش غیب باشد (ر.ک: همان، ج ۶، ص ۲۴۷). ایشان سپس نکته دیگری را متذکر می‌گردد: هر چیز که

او به تمام اشیا احاطه دارد (ر.ک: همان، ج ۱۲، ص ۳۰۷). شایان ذکر است که تعریف علامه از غیب و شهود، براساس دیدگاهی است که درباره علم دارد؛ چراکه ایشان، شهادت را همان حضور می‌داند: الشهادة فی المشهود، الحاضر عند مدرک...» (همان، ج ۱۹، ص ۲۲۲)؛ همچنان‌که در تعریف علم آورده است: «إِنَّ العِلْمَ، حضور وجود مجرد لوجود مجرد»، علم، حضور وجود مجرد برای وجود مجرد است؛ بنابراین، غیب، عدم حضور و عدم علم می‌باشد. علامه بعد از تعریف علم، به انقسام اولی آن اشاره کرده، می‌نویسد: «یک قسم از علم، حصول ماهیات اشیا برای ماست، نه همراه وجودهای خارجی آنها؛ که این نوع از علم، علم حصولی نامیده می‌شود و قسم دیگر، مثل علم هریک از ما به ذات خودش که ذوات به وجود خارجی‌شان نزد ما حضور دارند؛ این نوع از علم را "علم حضوری" می‌نامند» (ر.ک: طباطبائی، بی‌تا، ص ۱۳۸-۱۳۹).

ایشان در تعریف شهادت، به همین دو علم اشاره می‌کند: «و یدور الأمر فی الشهادة مدار نوع من الإحاطة بالشیء حساً أو خیالاً أو وجوداً...» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۹، ص ۲۲۲). عبارت: «احاطه حسی و خیالی و عقلی» به علم حصولی، و کلمه «وجوداً» به علم حضوری اشاره دارد. و همچنین سه قسم احاطه حسی و خیالی و عقلی، براساس تقسیم علم حصولی به دو قسم کلی و جزئی می‌باشد. ایشان در این رابطه در *بدایة الحکمه* می‌نویسد: «علم حصولی کلی، علمی است که بر کثیرین قابل صدق می‌باشد؛ به این علم، علم عقلی می‌گویند و علم جزئی که بر کثیرین صدق نمی‌کند، اگر به نوعی با ماده خارجی‌شان اتصال و ارتباط داشته باشد، به آن علم احساسی، و اگر بدون رابطه با ماده نزد عالم باشد، به آن علم خیالی می‌گویند؛ بنابراین، جمله احاطه حسی و خیالی، به علم جزئی و احاطه عقلی به علم کلی اشاره

برای غیر خداوند غیب است، برای خداوند شهادت است (همان، ج ۱۲، ص ۳۰۳).

از آنچه بیان شد، چند نکته قابل استفاده است: اولاً، غیب و شهادت می‌تواند متعلقات و مصادیق بسیار متعددی داشته باشد، به طوری که هر امری اعم از یک شیء و خبر و حادثه و عالم مافوق طبیعت، موضوع غیب یا شهادت قرار گیرد.

ثانیاً، شیء واحد می‌تواند نسبت به یک مدرک غیب و نسبت به مدرک دیگر شهادت باشد. علامه در توضیح بیشتر این مطلب می‌نگارد: علت این امر آن است که موجودات خالی از حدود نیستند و هرگز از حدود خود جدا نمی‌شوند؛ به عبارتی دیگر، چون مدرک دارای حد است، پس اگر چیزی داخل آن حد بود، شهادت، وگرنه غیب است، و اگر شیء واحد چند وجه داشته باشد، امکان دارد نسبت به یک مدرک از وجهی شهادت و از وجه دیگر غیب باشد.

ثالثاً، غیب و شهود الزاماً بر دو مرتبه مختلف وجود، دلالت ندارد؛ هرچند عالم غیب که احاطه و تأثیر بر عالم شهادت دارد، مرتبه برتری نسبت به آن دارد.

رابعاً، در حمل غیب و شهادت بر اشیای موجود، باید نسبت آنها با مدرک خاصی لحاظ شود. و از آنجاکه خداوند به همه امور احاطه دارد و همه در حضور او هستند، همه مخلوقات نزد او شهادت محسوب می‌شوند. اما با توجه به محدودیت وجودی مخلوقات، اشیا نسبت به آنها یا غیب‌اند یا شهود (ر.ک: همان، ج ۱۹، ص ۲۲۲). بنابراین، معنای عبارت «عالم الغیب و الشهادة» که ۹ بار در قرآن به کار رفته، این است که آنچه متعلق صاحبان علم قرار می‌گیرد (به این علت که خارج از حد وجودی‌شان نیست) و همچنین اموری که ممکن نیست علم به آنها تعلق بگیرد (به این علت که از حد وجودی‌شان خارج است)، هر دو قسم برای خداوند متعال معلوم است؛ زیرا

دارد (طباطبائی، بی تا، ص ۱۴۰-۱۴۱).

بر پایه آنچه گذشت، غیب از حیث مفهوم عام است و به خدا اختصاص ندارد. علامه طباطبائی در آیه «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» (آنها که به غیب ایمان دارند و نماز به پا می‌دارند و از هرچه روزی‌شان کردیم به فقیران انفاق می‌کنند) بر این باور است که مراد از ایمان به غیب، در مقابل ایمان به وحی و ایمان به آخرت، عبارت از ایمان به خداوند متعال است. ایشان، ابتدا معنای غیب را ذکر کرده و سپس می‌نویسد: غیب، عبارت است از خدای سبحان و آیات کبرای او که از حواس ما غایبند و یکی از آنها وحی است که در جمله «والذین یؤمنون بما انزل الیک و ما انزل من قبلک» به آن اشاره فرمود؛ پس مراد از ایمان به غیب، در مقابل ایمان به وحی و ایمان به آخرت، عبارت از ایمان به خدای تعالی است، تا این چند آیه به همه اصول سه‌گانه دین اشاره کرده باشد. وی سپس می‌نگارد: قرآن کریم همواره اصرار و تأکید دارد که بندگان، نظر خود را در محسوسات و مادیات منحصر نکنند و ایشان را تحریک می‌کند که از عقل سلیم پیروی کنند.

همچنین در برخی از آیات دیگر، «غیب» وصف «رب» ذکر شده است؛ چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَإِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ جَمَلِهَا لَا يَحْمِلُ مِنْهُ شَيْءٌ وَلَا كَانِذَا قُرْبَىٰ إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَمَنْ تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِ وَ إِلَىٰ اللَّهِ الْمَصِيرُ» (فاطر: ۱۸)؛ و هیچ‌کس بار گناه دیگری را به دوش نگیرد و آن که بارش سنگین است، اگر دیگری را هرچند خویشاوند باشد کمک بر سبک‌باری خود بطلبد، ابداً باری از دوشش برداشته نشود و تو فقط کسانی را که نادیده از پروردگار خود می‌ترسند و نماز برپا کنند، بیم می‌دهی، هر که تزکیه کند برای خویش تزکیه می‌کند و

سرانجام (کارها) به سوی خداست.

این آیه خداوند متعال را این‌گونه توصیف می‌کند که او از دیده‌ها پنهان است، محسوس نبوده و با حواس پنج‌گانه قابل درک نیست و نیز برای بیان حال کسانی است که با آنکه پروردگار خویش را ندیدند، از او بیم دارند (ر.ک: صادقی تهرانی، ۱۳۶۵، ج ۲۴، ص ۳۲۴).

همچنین آیه مذکور از تأثیر انذار پیامبر اکرم بر مؤمنانی سخن می‌گوید که از پروردگار متعال پنهان از دیده‌ها بیم دارند، و به دنبال خشیت از پروردگار متعال، به ادای تکالیف خویش، از جمله مهم‌ترین آنها که برپا داشتن نماز است، می‌پردازند؛ چنان‌که علامه طباطبائی، ذیل آن می‌نویسد: «اینها که تو را تکذیب می‌کنند، از انذار تو سود نمی‌برند و اصلاً انذار حقیقی نسبت به آنان محقق نمی‌شود؛ چون گفتیم دل‌هایشان مهر شده است. تو تنها کسانی را به حقیقت انذار می‌کنی و انذارت به آنان سود می‌دهد که از پروردگار نادیده خود خشیت دارند و نماز به پا می‌دارند (همان، ج ۱، ص ۴۴-۴۶ و ۶۴؛ ج ۱۷، ص ۳۶).

گونه‌شناسی غیب و شهادت

غیب و شهادت، دو امر اضافی هستند؛ یعنی یک شیء واحد ممکن است نسبت به چیزی با قوه ادراکی خاصی غیب، و نسبت به چیز دیگر با قوه ادراکی خاص دیگری شهادت باشد؛ این بدان سبب است که موجودات، خالی از حدود نیستند و از حدود خود جدا و منفک نمی‌گردند. و در قرآن کریم نیز در دو گونه نسبی و مطلق آن به کار رفته است. غیب نسبی - چنان‌که گذشت - آن است که برای بعضی افراد، نهان است، درحالی‌که نسبت به بعضی دیگر شهادت است؛ مانند اخبار گذشتگان که نسبت به آنان شهود، ولی درباره افراد کنونی غیب و نهان است؛ چنان‌که قرآن می‌فرماید: «ذَلِكُمْ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكُمْ...»

(آل عمران: ۴۴)؛ این [مطالب] از خبرهای (از حس) پوشیده است، که آن را به تو وحی می‌کنیم.

همچنین است روز قیامت و فرشتگان؛ زیرا قیامت، مشهود برخی انسان‌هاست. امام علی علیه السلام در خطبه «پارسیان» می‌فرماید: «فَهُمْ وَ الْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا» (نهج البلاغه، ۱۳۷۸، خ ۱۸۴)؛ گویا پارسیان بهشت و اهل آن را دیده‌اند. نیز قرآن مجید می‌فرماید: ﴿يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ...﴾ (فرقان: ۲۲)؛ روزی که فرشتگان را می‌بینند.

در برابر غیب مطلق و نسبی، شهادت نیز بر دو گونه است: شهادت مطلق که در برابر غیب مطلق است؛ نظیر اصل واقعیت که نسبت به هیچ موجودی، غایب و محجوب نیست، و شهادت نسبی؛ مانند موجودهای محسوس و مادی که وجود و حالات برخی آنها نسبت به برخی دیگر پنهان است (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۱۷۱-۱۷۲).

دیدگاه علامه طباطبائی

ایشان در تبیین خزینه‌های الهی به عنوان یکی از مصادیق غیب، غیب را دو قسم می‌داند و این‌گونه می‌نویسد: «خزینه‌های غیب خدا مشتمل بر دو نوع غیب است؛ یکی غیب‌هایی که پا به شهود هم گذاشته‌اند که به جهت محدودیت، تعلق علم ماسوای الله، به آن عرصه محال نیست که غیب نسبی است و غیب مطلق آن است که به جهت نامحدود بودن، هیچ‌گاه علم ماسوای به آن تعلق نمی‌گیرد» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۸، ص ۱۲۶).

علامه سپس دلیل نسبی بودن غیب و شهود در اشیا را محدودیت آنها ذکر می‌کند - چنان‌که پیش از این گذشت - و این‌گونه نتیجه می‌گیرد: هر موجودی که درون محدوده موجودی دیگر باشد، نسبت به آن موجود، شهود به‌شمار می‌آید و نسبت به موجود دیگری که بیرون از محدوده آن است، غیب محسوب می‌شود (همان، ج ۱۱، ص ۳۰۷-۳۰۸).

مصادیق غیب از منظر علامه طباطبائی

در این قسمت از بحث با توجه به تفسیر علامه طباطبائی از آیاتی که در آنها کلمه غیب به کار رفته است، به بیان مصادیق آن می‌پردازیم.

۱. الله

«غیب» عنوانی جامع و دارای مصادیق گوناگونی است؛ مانند «ذات مقدس باری تعالی» که بارزترین مصداق غیب است. همه موجودات نسبت به خدا آشکار هستند و هیچ موجودی از او غایب نیست و تقسیم موجودات به غیب و آشکار، نسبت به ما انسان‌ها مصداق پیدا می‌کند و هر موجودی که فراتر از حس و ادراک حسی انسان باشد، نسبت به او غیب محسوب می‌شود.

علامه طباطبائی ذیل آیه ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾ (بقره: ۳) پس از ذکر معنای غیب، می‌نگارد: «قرآن کریم همواره تأکید و پافشاری دارد که بندگان، نظر خود را در محسوسات و مادیات منحصر نکنند و ایشان را تحریک می‌کند که از عقل سلیم پیروی کنند» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۶۴).

۲. خزائن الهی

یکی دیگر از مصادیق غیب، خزائن مخفی الهی است. خداوند سبحان در این زمینه می‌فرماید: ﴿قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ﴾ (بقره: ۳۳)؛ [خدا] فرمود: «ای آدم! آنان را به نام‌هایشان خبر ده.» هنگامی که [آدم] آنان را به نام‌هایشان خبر داد، (خدا) گفت: «آیا به شما نگفتم که من نهان آسمان‌ها و زمین را می‌دانم؟! و (نیز) آنچه را آشکار می‌کنید و آنچه را همواره پنهان می‌داشتید، می‌دانم.»

غیب و نسبت به برخی دیگر شهود است؛ بنابراین، مراد از غیب آسمان‌ها و زمین، غیبی است که آسمان و زمین مشتمل بر آنند؛ یعنی غیبی که داخل آن دوست؛ به عبارت دیگر، غیب دو نوع است: آنچه پنهان می‌باشد و آنچه ظاهر می‌گردد. به بیان دیگر، آسمان و زمین دو رو دارند؛ یکی برای مردم مشهود است، و وجه دیگرش غیب است؛ برای مردم آشکار نیست؛ اما برای خداوند مشهود است» (ر.ک: همان، ج ۱۲، ص ۳۰۲-۳۰۳).

ایشان با توجه به سه جهت، یعنی «عمومیت اسماء»، «دارای زندگی و علم بودن مسماهای به اسماء» و «قرار داشتن آسمان و زمین در غیب»، نتیجه می‌گیرد که آیه مورد بحث، همان مطلبی را بیان می‌کند که آیه ۲۱ سوره «حجر» درصدد بیان آن است (ر.ک: همان، ج ۴، ص ۱۱۸).

وی ذیل آیه ۲۱ سوره «حجر» که می‌فرماید: ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ﴾ (و هیچ چیزی نیست جز آنکه منابعش نزد ماست و [لی] جز به اندازه معین آن را فرو نمی‌فرستیم)، بعد از نقل اقوال مفسران در معنای «خزائن» و «قدر معلوم» و ذکر اشکالات این اقوال، می‌نویسد: «در این آیه، خداوند خبر داده که آنچه از موجودات چه دیدنی و چه نادیدنی و آنچه کلمه "شیء" به آن اطلاق می‌شود، نزد خداوند از آن چیز خزینه‌هایی انباشته که باقی و نامحدود هستند؛ یعنی با آنکه خزینه‌های موجود در نزد خداوند متعدد و برخی مافوق بعضی دیگر هستند، ولی در عین حال، مقید و محدود به خزینه‌های پایین نیستند. و نیز کلمه "شیء" از عمومی‌ترین الفاظ است که هیچ فردی از موجودات از دایره شمول آن بیرون نمی‌ماند؛ مثلاً، شخص زید یک فرد انسانی آن است، و نوع انسان هم که وجودش در خارج به وجود افرادش است، فرد دیگری از آن است» (ر.ک: همان، ج ۱۲، ص ۱۴۱-۱۴۵).

از دیدگاه علامه طباطبائی، مراد از غیب در جمله ﴿إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ (بقره: ۳۳) همان «اسماء» است. ایشان همچنین با استناد به آیه مزبور پس از بیان این نکته که آنچه خداوند متعال به حضرت آدم تعلیم داد «الاسماء کلها» بوده است، بر این باور است که کلمه «عرضهم» دلالت دارد بر اینکه هریک از آن اسماء یعنی مسماهای آنها، موجوداتی دارای حیات و علم بوده‌اند و در عین حال، در پس پرده و حجاب غیب قرار داشته‌اند (ر.ک: طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۱۱۶).

مطلب دیگری که علامه در ذیل این آیه متذکر می‌گردد تا بتواند در مبحث بعدی از آن نتیجه‌گیری کند این است که اسماء نام‌برده با غیب مطرح در این آیه، بکلی از محیط کون و وجود بیرون بوده است؛ زیرا آیه در مقام اظهار قدرت و احاطه خداوند و عجز ملائکه از علم به اسماء بوده است (ر.ک: همان، ج ۶، ص ۱۱۷).

علامه توضیح بیشتر این مطلب را ذیل آیه ۷۷ سوره «نحل» چنین بیان می‌کند: «چون غیب و شهادت دو امر اضافی است، به همین روی، ممکن است یک شیء دارای چند وجه باشد؛ یک وجهش ظاهر و وجه دیگرش غیب باشد؛ بنابراین، اضافه غیب و شهادت به هر چیز دو تصور دارد؛ یکی، اضافه لامیه، که در این نوع اضافه، ملکیت و اختصاص لحاظ شده است و اینکه همه آنچه در آسمان‌ها و زمین است در اختیار اوست و در این صورت، معنای «لله غیب السموات و الارض» این می‌شود که از آنجایی که خداوند، خالق همه چیز از جمله آسمان‌ها و زمین است، از آن دو چیزی را می‌داند که خارج از حدود آن است. و نیز آیه ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يَظْهَرُ عَلَيَّ غَيْبِيهِ أَحَدًا﴾؛ (او) دانای نهران است و هیچ‌کس را بر (اسرار) نهانش مسلط نمی‌سازد، ملحق به همین نوع اضافه است، و دیگری، اضافه «تبعیضیه» بدین معنی که نسبت به برخی

رُبُّكَ يَغَافِلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿ هود: ۱۲۳)؛ و نهان آسمان‌ها و زمین، فقط از آن خداست و همه کارها تنها به سوی او بازگردانده می‌شود؛ پس او را پرستش کن و بر او توکل نمای و پروردگارت از آنچه انجام می‌دهید، غافل نیست. علامه طباطبائی بر این باور است که آیه ۱۲۳ سوره «هود»، عمل به وظیفه را به پیامبرش فرمان می‌دهد و گردش روزگار و غیب آسمان‌ها و زمین و خلاصه همه امور را به دست پروردگار دانسته و از غیب خود عاقبت امر ایشان را آن طور که خودش خواسته و خبر داده بیرون می‌افکند و تحقق خارجی می‌دهد (ر.ک: همان، ج ۱۱، ص ۷۲).

۴. وحی

چهارمین مصداق از مصادیق غیب، وحی است. قرآن مجید در این زمینه می‌فرماید: ﴿وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ﴾ (تکویر: ۲۴)؛ و او نسبت به (بازگویی اخبار) نهان بخیل نیست. بحث درباره وحی، از این لحاظ حایز اهمیت است که پایه شناخت کلام خدا به شمار می‌رود. قرآن که بیانگر سخن حق تعالی و حامل پیام آسمانی است، به وسیله وحی نازل شده است. وحی همان سروش غیبی است که از جانب ملکوت اعلی به جهان ماده فرود آمده است.

﴿وَأَنَّهُ لَنُنزِلُ لُ رَّبِّ الْعَالَمِينَ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ﴾ (شعراء: ۱۹۱-۱۹۵).

﴿ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ﴾ (اسراء: ۳۹). خداوند از زبان پیامبر اکرم ﷺ چنین نقل می‌کند: ﴿... وَأَوْحَى إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ﴾ (انعام: ۱۹). «وحی»، استواری نبوت و بعثت شمرده شده و

چگونگی پیوند خدا با پیامبران و فرستادگانش نیز از راه آن انجام شده است. پیامبران مردان تکامل یافته‌ای هستند که آمادگی دریافت وحی را در خود فراهم ساخته‌اند. در

شایان ذکر است که علامه در تبیین آیه فوق، به نظریه «مُثَلِّ» اشاره دارد؛ بدین معنا که موجودات دنیا محدود، محسوس و ناشی از صور و حقایق غیرمادی‌ای هستند که در عالم مثال، که برتر از دنیا هست، قرار دارند؛ چنان‌که ایشان در این باره می‌نویسد: «سه گونه عالم داریم: عالم طبیعت، عالم مثال و عالم عقل». عالم طبیعت، جهانی است که ما در آن زندگی می‌کنیم و موجودات آن محدود به زمان و مکان و دارای حرکت و سکون هستند و برای ما ملموس است. و عالم مثال مافوق جهان طبیعت است و جنبه علی و سببی نسبت به آن دارد؛ صور و حقایق موجودات طبیعت بدون ماده در آنجا وجود دارد و آنچه در دنیا هست، سایه‌های آن حقایق است. عالم سوم، عالم عقل است که مافوق عالم مثال است؛ یعنی وجودش مافوق آن است (نه جایش)، در آن عالم نیز حقایق این عالم و کلیاتش وجود دارد، اما بدون ماده طبیعی و بدون صورت مثالی، که آن عالم نسبت به عالم مثال نیز سمت علیت و سببیت را دارد (ر.ک: همان، ج ۱۱، ص ۲۷۱). بنابراین، اسماء یا موجودات زنده عاقلی که خداوند بر فرشتگان عرضه کرد، همان خزائن غیبی است که در آیه ۲۱ سوره «حجر» بیان شده است و از آنجاکه این موجودات غیرقابل تحدید و از محیط کون و طبیعت بیرون هستند، غیب محسوب می‌شوند. علامه در این باره چنین می‌نگارد: «بدون شک، اینچنین غیب‌ها از این جهت مکتوم هستند که بی‌پایان و از اندازه و حد بیرون هستند» (ر.ک: همان، ج ۸، ص ۱۲۵).

۳. عالم برتر از ماده

مصداق دیگر غیب، عالم برتر از ماده است. قرآن کریم در این مورد چنین می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَ مَا

علامه طباطبائی ذیل آیه فوق، قیامت را به عنوان مصداقی از غیب عنوان می‌کند. ایشان بعد از توضیحی درباره دو نوع اضافه غیب به «السموات و الارض»، اضافه مذکور را در آیه مورد بحث، از نوع دوم، یعنی اضافه تبعیضی می‌داند؛ زیرا اولاً، قیامت خارج از آسمان و زمین نیست. ثانیاً، او صافی که خداوند برای قیامت می‌شمارد، با این معنای غیب سازگار است؛ مثل آنکه در آن روز خدا بشر را خبر می‌دهد از آنچه که در آن اختلاف می‌کردند و روزی که باطن مردم آشکار می‌گردد، و روزی که بشر مورد خطاب قرار می‌گیرد که ﴿لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾ (ق: ۲۲)؛ (به او گفته می‌شود) به یقین از این (رستاخیز) در غفلت بودی، پس پرده‌ات را از (چشمان) تو برطرف کردیم، و امروز چشمت تیزبین است. و همچنین روزی که آنچه از حقایق در نشئه دنیا پنهان بود، در آنجا ظاهر و آشکار می‌گردد و... (ر.ک: طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۲، ص ۳۰۳).

ایشان ذیل آیه ۶۵ سوره «نمل» که می‌فرماید: ﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ﴾ (بگو که در همه آسمان‌ها و زمین جز خدا کسی از علم غیب آگاه نیست و اینان هیچ نمی‌دانند که چه هنگام زنده و برانگیخته خواهند شد)، مصداق غیب را زمان قیامت عنوان می‌کند و می‌نویسد: «در این آیه خداوند به پیامبرش دستور می‌دهد که تا با برهان دیگری، الوهیت خدایان مشرکان را ابطال نماید. [در آیه قبل یک برهان اقامه کرده است.] و آن اینکه، شأن معبود این است که امر پرستندگان خود را تدبیر کند و یکی از امور خلق، همانا مسئله جزا در روز قیامت است. درحالی‌که آن معبودها علمی به آن ندارند؛ ... و این قول خداوند متعال ﴿وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ﴾ از قبیل عطف روشن‌ترین فرد غیب است؛ زیرا گفتیم مهم‌ترین چیزی

این‌باره امام حسن عسکری علیه السلام می‌فرماید: «خداوند، قلب و روان پیامبر را بهترین و پذیراترین قلب‌ها یافت و آن‌گاه او را برای نبوت برگزید» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۸، ص ۲۰۵). این حدیث اشاره به این واقعیت دارد که برای دریافت وحی آنچه مهم است افزایش آگاهی و آمادگی برای پذیراشدن این پیام آسمانی است. برای رسیدن به این‌گونه آمادگی، پیامبر باید پیرایه‌های جسمانی را از خود بزدايد و شایسته تماس با ملکوتیان شود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: «وَلَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا وَلَا رَسُولًا حَتَّى يَسْتَكْمِلَ الْعَقْلَ وَيَكُونَ عَقْلُهُ أَفْضَلَ مِنْ جَمِيعِ عُقُولِ أُمَّتِهِ» (کلینی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۱۳)؛ خداوند، پیامبری برنمی‌گيخت، مگر آنکه عقل (خرد و اندیشه) خود را به کمال رسانده باشد و خرد او از خرد تمام امتش برتر باشد (ر.ک: معرفت، ۱۳۸۱، ص ۲۲-۲۳).

علامه طباطبائی ضمن برشمردن وحی به عنوان یکی از متعلقات ایمان، ذیل آیه ۲۴ سوره «تکویر»، مراد از غیب را وحیی می‌داند که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل می‌شود و حضرت نسبت به آن هیچ‌گونه بخلی نمی‌ورزد و چیزی را از کسی کتمان نمی‌کند و در آن تغییر و تبدیلی ایجاد نمی‌کند، بلکه امانت را در این رابطه رعایت می‌نماید و همان‌طور که خداوند به او تعلیم داده، به مردم می‌آموزد (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۲۰، ص ۲۱۹).

۵. معاد

یکی دیگر از مصادیق غیب، معاد است. خداوند متعال در این‌باره می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلِمَةٍ الْبَصْرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (نحل: ۷۷)؛ و نهان آسمان‌ها و زمین، فقط از آن خداست و کار ساعت (قیامت) جز همانند چشم بر هم زدن نیست، بلکه آن نزدیک‌تر است [چرا] که خدا بر هر چیزی تواناست.

غیب آسمان‌ها و زمین محیط‌است و چقدر هم بینا و شنواست. و هیچ کس جز او سرپرست و نگهبان خلق نیست و احدی را در فرمان‌روایی و حکم خود شریک نمی‌سازد. این آیه، مربوط به داستان اصحاب کهف است که مردم درباره مدت درنگ آنان در غار اختلاف داشتند و قرآن کریم حق داستان را ادا نموده است. علامه در قسمتی از تفسیر این آیه می‌نویسد: «خداوند از هر کس دیگر داناتر به مدت توقف اصحاب کهف است که خود، یکی از مصادیق غیب است» (همان، ج ۱۳، ص ۲۷۶).

۷. اخبار غیبی

آخرین مصداق از مصادیق غیب که در پایان بحث مطرح می‌شود، اخباری از سرگذشت حضرت مریم، نوح و یونس با عنوان «انباء الغیب» است، که تنها یک مورد آن تبیین می‌شود؛ آنجا که قرآن کریم خطاب به پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: ﴿ذَلِكُمْ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ﴾ (آل عمران: ۴۴)؛ این از خبرهای غیب است که ما آن را به تو وحی می‌کنیم و تو نزد ایشان نبودی هنگامی که قرعه‌های خود را می‌انداختند که کدام‌یک سرپرست مریم شوند و تو نزد ایشان نبودی آن زمان که بگو مگو می‌کردند.

علامه ذیل این آیه می‌نویسد: «خدای تعالی این داستان را جزو اخبار غیبی شمرده، چنانچه داستان حضرت رسول و حضرت نوح را از اخبار غیبی شمرده و وجه غیب شمردن آن، این است که در عصر نزول قرآن، اثری از این اخبار در دست نبود؛ زیرا داستان مریم از آنچه که در کتب دینی اهل کتاب آمده بود، به علت تحریف اعتبار نداشت...» (همان، ج ۳، ص ۱۹۰).

که معبود باید به آن علم داشته باشد و آن را تدبیر کند، مسئله جزا در روز بعث است» (همان، ج ۱۵، ص ۳۸۶). علامه همچنین ذیل آیه ۶۱ سوره «مریم» که می‌فرماید: ﴿جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًا﴾ (آن بهشت‌های عدن، که خدای مهربان برای بندگان خود در غیب این جهان وعده فرمود و البته وعده خدا به یقین به انجام می‌رسد، می‌نگارد: «کلمه "عدن" به معنی اقامت است و اگر بهشت را عدن نامیده‌اند، اشاره به این است که انسان بهشتی جاودان است و کلمه "وعده به غیب" وعده به چیزی است که موعود آن را نمی‌بیند (همان، ج ۱۴، ص ۷۹).

نیز ذیل آیه ۶۷ سوره «ملک» که می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ﴾ (همانا آنان که از خدای خود در پنهان می‌ترسند، آنها را آمرزش و پاداش بزرگ خواهد بود)، می‌نویسد: «خداوند بعد از آنکه حال کفار و جزایی که در برابر کفر دارند را بیان کرد تا تقسیم را تمام کرده باشد، که از جمله صفات مؤمنین خشیت و ترس از خدا را آورد، و اگر خشیت آنان را "خشیت به غیب" خواند، برای این است که آن عذابی که به آن ایمان آورده‌اند و از آن می‌ترسند عذابی است در پرده غیب، نه عذابی که امروزه با حواس خود آن را احساس می‌کنند» (همان، ج ۱۹، ص ۳۵۴).

۶. اشخاص غایب

یکی دیگر از مصادیق غیب، برخی از اشخاص هستند؛ چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید: ﴿قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَيْسُوا لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَبْصِرْ بِهِ وَأَسْمِعْ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا﴾ (کهف: ۲۶)؛ بگو: خدا به زمان اقامت آنان در غار داناتر است که او به همه اسرار

نتیجه‌گیری

از مجموع مطالب گذشته، می‌توان چنین نتیجه گرفت:

۱. «غیب» حقیقتی نامحسوس و فرامادی است؛ ولی شهادت، امری مشهود و حاضر نزد مُدرک است.
۲. از جمله مصادیق غیب، که در آیات اشاره شده است، خداوند، خزائن غیب الهی، عالم برتر از ماده، وحی، قیامت و... است.
۳. غیب و شهادت از امور نسبی هستند؛ یعنی شیء واحد می‌تواند نسبت به مدرک خاصی غیب و نسبت به مدرک دیگر شهادت باشد.
۴. بعضی از غیوب، «مطلق» است؛ یعنی هیچ‌گاه متعلق علم مخلوق قرار نمی‌گیرد؛ چنان‌که خداوند «غیب علی‌الطلاق» است؛ و برخی دیگر به مرحله شهادت راه پیدا می‌کند، که قبل از آن غیب نسبی نام دارد.
۵. اگر اضافه غیب به «السموات و الارض» از نوع اضافه ملکی باشد، اشاره به غیب‌هایی است که خارج از محیط کون و وجود است؛ و اگر از نوع اضافه تبعیضی باشد، داخل در غیبت آسمان‌ها و زمین می‌باشد.

منابع

- نهج البلاغه، ۱۳۷۸، ترجمه سیدجعفر شهیدی، تهران، علمی و فرهنگی.
- ایرانپور، پروین، ۱۳۸۶، *رابطه عالم غیب و عالم شهود از منظر مآخذ و علامه طباطبائی*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، اصفهان، دانشگاه اصفهان.
- ، ۱۳۸۶، «غیب و شهادت از دیدگاه علامه طباطبائی»، *علامه*، ش ۱۴، ص ۱-۲۶.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۸، *تفسیر تسنیم*، قم، اسراء.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ق، *المفردات فی غریب القرآن*، تحقیق صفوان عدنان داودی، بیروت، دارالعلم.
- صادقی تهرانی، محمد، ۱۳۶۵، *الفرقان فی تفسیر القرآن*، چ دوم، قم، فرهنگ اسلامی.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، بی‌تا، *بدایه الحکمه*، قم، جامعه مدرسین.
- ، ۱۴۱۷ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، چ پنجم، قم، جامعه مدرسین.
- عبدالباقی، محمدفؤاد، ۱۳۷۲، *المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم*، تهران، انتشارات اسلامی.
- کلینی، محمدبن یعقوب، ۱۳۸۸، *اصول کافی*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ق، *بحارالانوار*، بیروت، دارالفکر.
- معرفت، محمدهادی، ۱۳۸۱، *علوم قرآنی*، چ چهارم، قم، یاران.